



درس تفسیر سوره مبارکه احقاف - جلسه ۴

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ (۵) وَإِذَا حُسِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ (۶) وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ (۷) أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئاً هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَى بِهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (۸) قُلْ مَا كُنْتُ بِدُعَاءٍ مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ (۹)﴾

ناقصی تفکر جبرگرایانه فخر رازی در پاسخ از خالق «باطل»

در بخش اول سوره مبارکه «احقاف» که راجع به توحید بود، سخن از خلق «بالحق» بود که فرمود: ﴿مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ﴾^۱، جناب فخر رازی نقل می‌کند اگر کسی سؤال کند که پس تکلیف این باطل‌هایی که در عالم هست چیست؟ چه کسی اینها را خلق کرد؟ معلوم می‌شود خدا «حق» را خلق می‌کند و باطل برای مکلفان و کفار و مشرکان و ملحدان است، از این جهت هر کسی محکوم کار خودش است و این با

۱. سوره احقاف، آیه ۳.

تفکر جبر سازگار نیست، پس قرآن جبر را باطل کرده است. فخر رازی در پاسخ می‌گوید که - معاذ الله - آنچه در عالم هست چه حق و چه باطل فعل خداست؛ منتها فرق است بین خلق باطل و خلق «بالباطل»؛ این «صَنَم» و «وَتَن» پرستی، «صَنَم» و «وَتَن» همه اینها - معاذ الله - کار خداست، اینها امور باطل هستند و خدا - معاذ الله - خالق اینهاست، ولی خالق باطل است نه خالق «بالباطل»؛^۱ فرقی این است که اگر کسی وارد حوزه دیگری بشود و کاری در قلمرو دیگری انجام بدهد، این غصب است که می‌شود کار «بالباطل»؛ ولی در حوزه خودش و در حیطه حق خودش انجام بدهد، گرچه این کار باطل است، اما «بالباطل» نیست. این توهم و پندار جناب فخر رازی برای توجیه تفکر جبری خودش است، در حالی که چه خلق «بالباطل» و چه خلق باطل، هیچ‌کدام به ذات اقدس الهی اسناد ندارد، او نه کار «بالباطل» می‌کند و نه کار باطل؛ پس این دفاع ایشان تام نیست و اشکال مستشکل که تفکر اعتزالی دارد وارد است و پاسخ فخر رازی که براساس جبر دفاع کرده است، باطل می‌باشد.

اسناد غفلت به بت‌ها دال بر شعور آنها

مطلب بعدی آن است که فرمود: ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾؛ کسی که آنها او را می‌خوانند، تا روز قیامت جواب اینها را نمی‌دهد، یک؛ از دعا و دعوت و خواهش و درخواست و تقاضای اینها هم غفلت دارد، دو. از تعبیر ﴿وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ﴾ استفاده شده است که معلوم می‌شود اینها ادراک دارند، چون غفلتی که در برابر توجه است، اینها عدم و ملکه هستند نسبت به شیئی که قابل است. الآن نمی‌گوییم این دیوار غافل است، غفلت مثل «عمی» در برابر «بصر» عدم ملکه است، همان‌طوری که به دیوار نمی‌گویند کور، به دیوار هم نمی‌گویند

۱. مفاتیح الغیب، ج ۲۸، ص ۵ و ۶: «قوله ﴿إِلَّا بِالْحَقِّ﴾ معناه إلا لأجل الفضل والرحمة والإحسان وأن الإله يجب أن يكون فضله زائدا وأن يكون إحسانه راجحا وأن يكون وصول المنافع منه إلى المحتاجين أكثر من وصول المضار إليهم. قال الجبائي هذا يدل على أن كل ما بين السموات والأرض من القبائح فهو ليس من خلقه بل هو من أفعال عباده وإلا لزم أن يكون خالقا لكل باطل و ذلك يناقض قوله ﴿مَا خَلَقْنَاهُمْ إِلَّا بِالْحَقِّ﴾ أجاب أصحابنا وقالوا: خلق الباطل غير والخلق بالباطل غير، فنحن نقول إنه هو الذي خلق الباطل إلا أنه خلق ذلك الباطل بالحق لأن ذلك تصرف من الله تعالى في ملك نفسه و تصرف المالك في ملك نفسه يكون بالحق لا بالباطل، قالوا و الذي يقرر ما ذكرناه أن قوله تعالى: ﴿مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا﴾ يدل على كونه تعالى خالقا لكل أعمال العباد، لأن أعمال العباد...».

غافل، برای اینکه حَجَر و مَدَر شأْنِیت ادراک و شأْنِیت دیدن را ندارند؛ لذا اگر گفتیم این «أعمی» است، یعنی شأْنِیت دیدن و «بصر» را دارد، ولی فعلاً ندارد. اگر گفتیم او غافل است، یعنی او اهل علم و شعور و ادراک هست، ولی توجّهی به این ندارد؛ از این اسناد غفلت به این معبودها، معلوم می‌شود که اینها ادراک می‌کنند.

اشکال بر چگونگی ادراک معبود بت پرستان و پاسخ چهارگانه آن

برای این مطلب چهار پاسخ داده شد که دو - سه پاسخ آن در بحث‌های دیروز - در ضمن گفتارها - مشخص شد و پاسخی نهایی آن هم که پاسخ چهارم است امروز بیان می‌شود.

یکی از پاسخ‌ها این است که منظور از این معبودها خصوص فرشته‌ها هستند، فرشته‌ها که معبود اینها هستند اهل ادراک و درک هستند؛ ولی توجّهی به کار اینها ندارند؛ البته نباید گفت غفلت دارند؛ یعنی بی‌اعتنا هستند، آنها توجه دارند و می‌فهمند؛ ولی به اینها اعتنا نمی‌کنند، این یک پاسخ بود.

دوم اینکه منظور، مطلقاً از معبودهاست؛ هم «صَنَم» و «وَتَن»، هم فرشته‌ها و مانند آن، لکن «تغلیباً» صفت فرشته‌ها که اهل ادراک و شعور هستند به همه معبودها داده شد.

پاسخ سوم آن است که این ﴿وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ﴾ که فرمود اینها غفلت دارند، در حقیقت به لحاظ امر ظاهری است، وگرنه در باطن، اینها چیزی می‌فهمند و واقعیت را ادراک می‌کنند، این طور نیست که اصلاً درک نکنند. اگر ما در واقع هر موجودی را مُدْرِک، شاعر، عالم و آگاه بدانیم، این صادق است که اینها غافل هستند، زیرا نمی‌شود که شعور را از اینها سلب کرد، این در حقیقت پاسخی نهایی است.

پاسخ اوّل این بود که مخصوص فرشته‌هاست؛ پاسخ دوم این بود که این «تغلیب» است؛ پاسخ سوم آن است که اینها گرچه عاقل نیستند، ولی چون کار عاقلانه را به اینها اسناد می‌دهند و قرآن از اینها با کلمه «مَن» یاد می‌کند

به جای «ما»، ضمیر جمع مذکر سالم را به اینها ارجاع می‌دهد به نام «هُم» و به جای «ها»، برای آن است که گرچه «صَنَم» و «وَتَن» درک نمی‌کنند، ولی چون بت پرست‌ها معبود هستند و از اینها توقع شفاعت می‌رود و از اینها توقع تقرب «إِلَى اللَّهِ» می‌رود و کارهای عاقلانه را از اینها می‌خواهند، به این مناسبت الفاظی که برای عاقل هست درباره اینها به کار می‌رود؛ کلمه «مَنْ» درباره «صَنَم» و «وَتَن» به کار می‌رود، ضمیر جمع مذکر سالم درباره اینها به کار می‌رود، این جواب سوم.

جواب چهارم که جواب نهایی است این است که همه اینها درک می‌کنند! برابر آن پنج طایفه آیتی که در بحث دیروز ارائه شد که هر شیئی «مُسَبِّح» است هر شیئی «حامد» است، هر شیئی «مُسْلِم» و «مُطِيع» و «مُنْقَاد» است، هر شیئی «ساجد» است، همین‌ها نشان می‌دهد که چیزی در جهان باشد و درک نکند نیست.

پرسش: اینکه شما فرمودید به عنوان ربّ اینها را می‌خوانند در

پاسخ: بله، اما آن تحلیل نهایی است آن هم سر جای خود محفوظ است. در سوره مبارکه «انبیاء» فرمود که ما معبود شما را می‌سوزانیم، این معبود شما را می‌سوزانیم یعنی همین سنگ و گل را؛ منتها این سنگ و گل عذاب نمی‌بینند، این بت پرست‌ها در اثر سوخت و سوز آنها معذب می‌شوند! الآن وجود مبارک ابراهیم خلیل که ﴿فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ﴾^۱، این بت‌ها را قطعه قطعه کرد و به صورت هیزم درآورد، این طور نیست که برای این بت‌ها مثلاً شکستی باشد، یک عذاب و اهانتی باشد، این تعذیبی است نسبت به بت پرست ﴿فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ﴾، این عذاب بت‌ها نبود که وجود مبارک خلیل حق آنها را قطعه قطعه کرد، تعذیبی بود برای بت پرست‌ها. ﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ﴾^۲ اینها را می‌سوزانند؛ یعنی این معبودها را می‌سوزانند و این

۱. سوره انبیاء، آیه ۵۸.

۲. سوره انبیاء، آیه ۹۸.

تعدیبی است برای بت پرست‌ها؛ اما تحلیل نهایی قرآن کریم این است که چه کسی به شما گفت که این سنگ و گِل

را بپرستید؟ آن هوس اینها! آن هوس می‌شود: ﴿نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ﴾^۳

پرسش: طبق ﴿كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءُ﴾، همین که این بت‌ها در آتش می‌سوزند برای مجرمین ﴿أَعْدَاءُ﴾ هستند؟

پاسخ: بله، برای اینکه هر موجودی مسیح حق است و چون هر موجودی مسیح حق است، کسی که حق را

قبول نداشته باشد هر موجودی دشمن اوست! در بحث قبل اینکه گفته شد آتش جهنم به جهت دوستی با خدا

جهنمی‌ها را فرو می‌برند همین بود! ﴿إِذَا رَأَوْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيْظًا وَ زَفِيرًا﴾^۴ آن بزرگان می‌گویند که

آتش مطیع امر خداست که ﴿حُذُوهُ فَغُلُوهُ﴾^۵ و آتش وقتی کفار را از دور می‌بیند نعره می‌زند، پس آتش می‌شود

مطیع خدا؛ اطاعت هم سه جهت دارد: یا «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» است یا «شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ»^۶ یا «حُبًّا لِلَّهِ»^۷ است و

تحلیل آن بزرگان هم این است آتش که حرف خدا را اطاعت می‌کند، برای ترس از آتش نیست، چون خودش

آتش است! برای شوق به بهشت نیست، چون آتش به بهشت نمی‌رود! بلکه براساس حبّ و علاقه و دوستی خدا،

دشمن خدا را می‌سوزاند؛ البته این یک نگاه خاصی است که مقدور همه نیست؛ ولی منظور این است که آتش به

دستور خدا کفار را می‌گیرد و از دور هم اینها را می‌شناسد و نعره می‌زند.

پس چهار جواب شد: یکی اینکه مخصوص فرشته‌هاست و اینها هستند که به بت پرست‌ها بی‌اعتنا می‌باشند. دوم

اینکه مطلق است، منتها «تغلیباً» حکم شعور داده شد. سوم اینکه اینها به حسب این جریان چون آثار عقلانی به

اینها نسبت داده شد، اوصاف عاقلانه هم به اینها نسبت داده می‌شود، کلمات «ذوی العقول» هم به اینها نسبت داده

۳. سوره همزه، آیات ۶ و ۷.

۴. سوره فرقان، آیه ۱۲.

۵. سوره حاقه، آیه ۳۰.

۶. علل الشرائع، ج ۱، ص ۵۷.

۷. سوره بقره، آیه ۱۶۵.

می‌شود. جواب چهارم که جواب نهایی و دقیق و مقبول هست این است که همه اینها چیزی می‌فهمند و در قیامت هم شهادت می‌دهند.

شهادت اعضا و جوارح در قیامت دال بر فهم و شعور آنها در دنیا

مطلب بعدی آن است اینها که در قیامت شهادت می‌دهند - هم بت‌ها، هم اعضا و جوارح - اگر کسی حرف می‌زند، معلوم می‌شود که می‌فهمد و اگر دارد شهادت می‌دهد، معلوم می‌شود که قبلاً هم می‌فهمید! الآن اگر این سنگ حرف بزند، ما می‌گوییم الآن او اهل ادراک است، وقتی حرف عالمانه می‌زند نشانه این است که الآن می‌فهمد؛ اما وقتی از گذشته دارد خبر می‌دهد و به صورت شهادت دارد بازگو می‌کند، معلوم می‌شود که قبلاً هم می‌فهمید. در قیامت این اعضا شهادت می‌دهند، در بحث ﴿أَنطَقْنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾^۸ که قبلاً گذشت، روشن شد که قیامت ظرف ادای شهادت است، نه ظرف تحمّل! شهادتِ شاهی مسموع محکمه است که این شاهدِ عاقل آگاه در متن حادثه حضور داشته باشد، اولاً؛ آن صحنه را تحمّل کند، ثانیاً؛ در ذهن خود امینانه بسپارد، ثالثاً؛ کم و زیاد در حافظه او پیدا نشود، رابعاً؛ در محکمه آدا کند، خامساً؛ این شهادت مقبول است! هر شهادتی که مسبوق به تحمّل نیست! کسی که در متن حادثه نبود چگونه می‌تواند در محکمه شهادت بدهد؟ معلوم می‌شود که الآن اینها می‌فهمند! زمین که شهادت می‌دهد، دست و پا که شهادت می‌دهند، معلوم می‌شود که می‌فهمند، وگرنه آن روز اگر ذات اقدس اینها را به حرف دریاورد، مشرک به خدا می‌گوید تو اینها را به حرف درآوردی! چون اصلاً آن روز، روز احتجاج و آزادی است! در بخش پایانی سوره مبارکه «نساء» این است که قیامت آن قدر آزادی است که هر کسی می‌تواند با خدا محاجّه کند، چنین روزی است! عدل محض است! فرمود ما انبیا فرستادیم: ﴿رُسُلًا

۸. سوره فصلّت، آیه ۲۱.

مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ ﴿٩﴾ چرا؟ برای اینکه روز قیامت که روز عدل محض است و آزادی مطلق، مردم با خدا گفتگو

دارند! می‌گویند تو که می‌دانستی ما بعد از مرگ چنین جایی می‌آییم چرا راهنما نفرستادی؟! ما راهنما فرستادیم

﴿لَّئِلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾. ۱۰ قیامت، مَهْدِ عدل است، مَهْدِ عقل است، مَهْدِ حُریت و آزادی

است. از خدا بالاتر کیست؟ از آن روز وسیع‌تر چه روزی است؟ آن روز آن قدر بشر قدرت دارد که با خدا گفتگو

کند و بگوید که تو چرا این کار را کردی؟! فرمود ما انبیا را فرستادیم تا آنها در قیامت علیه خدا حجّت نداشته

باشند و نگویند خدایا ما که نمی‌دانستیم بعد از مرگ کجا می‌رویم، تو که می‌دانستی بعد از مرگ چنین جایی هست

چرا راهنما نفرستادی؟! ما راهنما فرستادیم ﴿لَّئِلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾، این ظرف مفهوم ندارد،

ولی چون در مقام تحدید است مفهوم دارد، یک چنین روزی است. اگر این اعضا و جوارح امروز نفهمد، فردا خدا

اینها را آگاه بکند و به حرف دریاورد، اینها احتجاج می‌کنند و می‌گویند خدایا! اینها که نمی‌فهمیدند تو اینها را به

زبان درآوردی، اینکه شهادت نیست!

پرسش: مثل آن آیه‌ای که فرمود: ﴿فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ﴾. ۱۱

پاسخ: همان است!

شهادت اعضا دال بر بیگناهی آنان و مقصّر بودن انسان

از همین آیات معلوم می‌شود که این اعضا و جوارح فردا شهادت می‌دهند؛ دو نکته از همین آیه استفاده شد:

یکی اینکه اعضا و جوارح گناه نمی‌کنند، این انسان است و این نفس است که گناه می‌کند! اگر خود نفس به زبان

بیاید ﴿فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾، می‌گویند اقرار و اگر بیگانه علیه مجرم و متّهم حرف بزند،

۹. سوره نساء، آیه ۱۶۵.

۱۰. سوره نساء، آیه ۱۶۵.

۱۱. سوره ملک، آیه ۱۱.

می‌گویند شهادت؛ اگر خود مجرم حرف زد که می‌شود اقرار و دیگر شهادت نیست! کسی که با دست اختلاس کرد، دست که گناه نکرد، شخص گناه کرد! این دست بیگانه است و چندین بار عوض شده است؛ وقتی این دست حرف می‌زند می‌گویند که شهادت داد؛ ولی وقتی خود انسان دهان باز می‌کند می‌گویند: ﴿فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقاً لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾، معلوم می‌شود دست غیر از ماست، پا غیر از ماست، حتی زبان غیر از ماست! اینها اعضا و جوارح هستند، آن هویت ما وقتی که حرف می‌زند می‌شود اقرار، و گرنه ﴿تَشْهَدُ عَلَيْهِمُ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ﴾^{۱۲} کذا و کذا، آن وقت ﴿قَالُوا لَجُلُودِهِمْ لَمْ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾.

ضرورت توجه به سه مطلب در بحث نطق

در بحث «انطاق» سه مسئله بود: یکی اینکه به ما گفتند شما نگاه نکنید که گوینده کیست، ببینید حرف چیست: «لَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ وَلَكِنْ أَنْظُرْ مَا قَالَ»^{۱۳} که در مسائل علمی است؛ حالا این حرف عالمانه را یک شرقی زد یا یک غربی زد، شما نگاه نکن که شرقی است، ما یک مکتب سیاسی داریم که این با شعار «لَا شَرْقِيَّ وَلَا غَرْبِي» بود و هست و «إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» - إن شاء الله - تا ظهور حضرت خواهد بود، نه شرقی و نه غربی! یک حرف دیگر داریم که مطلب علمی است، درباره مطلب علمی می‌گوییم چه شرقی و چه غربی! اگر یک داروی خوب، یک مطلب خوبی و یک فکر خوبی چه از شرق بیاید و چه از غرب بیاید، اسلام آن را نفی نمی‌کند! بنابراین، علم چه شرقی و چه غربی، سیاست، استقلال و امنیت نه شرقی و نه غربی، اینها که از هم باید جدا شوند.

۱۲. سوره نور، آیه ۲۴.

۱۳. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۳۶۱.

فرمود: «لَا تَنْظُرُ إِلَى مَنْ قَالَ وَ لَكِنْ أَنْظُرْ مَا قَالَ»؛ اگر یک مطلب علمی را کسی گفته، نگویید بیگانه بوده! بسیاری از این داروها را که از جای دیگر می‌گیریم، پس هر کسی حرف علمی زد می‌گیریم، ما هم حرف‌های علمی فراوان داریم؛ منتها آنها یا گوش می‌دهند یا نمی‌دهند. این مطلب اوّل که «أَنْظُرْ مَا قَالَ».

گاهی مطلب، مطلب حقّی است، ولی گوینده نظر سوء دارد؛ این جا وجود مبارک حضرت امیر فرمود: «لَا تَنْظُرُ إِلَى مَنْ قَالَ وَ لَكِنْ أَنْظُرْ مَا قَالَ»؛ بین حرف چیست و چه کسی دارد می‌گوید؛ این «كَلِمَةُ حَقٍّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ»^{۱۴} همین است. این خوارج که گفتند: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»^{۱۵} حرف حق زدند، اما منظور باطل داشتند؛ لذا بر مردم لازم است که هم ببینند چه گفته و چه کسی گفته؟!

مطلب سوم که مقدور خیلی‌ها نیست و آنها که اهل معرفت هستند در جریان‌اند؛ هم «أَنْظُرْ مَا قَالَ» را رعایت می‌کنند، هم «لَا تَنْظُرُ إِلَى مَنْ قَالَ» را رعایت می‌کنند، هم «أَنْظُرْ إِلَى مَنْ أَنْطَقَهُ»^{۱۶} (الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ) را می‌بینند که چه کسی اینها را به حرف آورده؟! این است که می‌گویند:

گرچه تیر از کمان همی‌گذرد *** از کماندار بیند اهل خرد^{۱۶}

ممکن است کسی کلام بدی را به زید بگوید، این بد را نگاه می‌کند و گوینده را نگاه می‌کند، همین دو مقطع است؛ اما قدری باید سر بلند کند و ببیند که چه کسی او را به این حرف درآورده؟ آیا این کلام بدی که این شخص می‌گوید به عنوان کیفر است، ما یک کار بدی کردیم که داریم عقوبت آن را می‌دهیم! یا به عنوان آزمون و امتحان الهی است که خدا دارد ما را امتحان می‌کند؟ این «مَنْ أَنْطَقَهُ» (الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ) را عارف می‌بیند، وگرنه افراد عادی حداکثر همان دو بخش را می‌بینند: یا «أَنْظُرْ مَا قَالَ» را می‌بینند یا گذشته از «أَنْظُرْ مَا قَالَ»، «لَا

۱۴. نهج البلاغة (للصبيح صالح)، خطبه ۴۰.

۱۵. نهج البلاغة (للصبيح صالح)، خطبه ۴۰.

۱۶. گلستان سعدی، حکایت ۲۴.

تَنْظُرُ إِلَى مَنْ قَالَ» را هم می‌بینند؛ اما «مَنْ أَنْطَقَهُ» (الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ) را هر کسی نمی‌بیند. به هر حال قرآن کریم هر سه مطلب را بیان فرمود؛ به ما فرمود عده زیادی هستند که از شما به شما نزدیک‌ترند! از دست شما، از گوش شما، از زبان شما به شما نزدیک‌تر که کسی نیست! این هم می‌فهمد شما داری چه غذایی می‌خوری و هم علیه شما شهادت می‌دهد، شما داری این زبان را و این دندان را و این کام را به کار می‌گیرید و غذای حرام یا شبهه‌ناک می‌خورید! این است که خدای سبحان فرمود ﴿وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ﴾، جواب چهارم این است که هر موجودی چیزی می‌فهمد.

پرسش: بت‌پرستی و امثال آن از کارهای باطل است و حرام‌ها یا معدوم هستند یا شیء می‌باشند، اگر شیء هستند که ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾^{۱۷}

پاسخ: بله، هوس را که باطل هست، ذات اقدس الهی خلق کرده است؛ اما صرف کردن آن در باطل کار خود انسان است. این چشم را خدای سبحان به انسان داد، برای اینکه نیاز او را حل کند؛ اما «النَّظَرُ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ إِبْلِيسَ»^{۱۸} کار خود این شخص است! این معدوم نیست موجود است، این شخص «علی السوء» به بار آورده؛ لذا کيفر آن را باید ببیند؛ بت‌پرستی همین‌طور است، هواپرستی هم همین‌طور است.

پرسش: هیچ موجودی فاعل مستقل نیست!

پاسخ: هیچ موجودی در عالم مستقل نیست! اگرچه مختار هست، تفویض و جبر باطل است،^{۱۹} ولی «بین الجبر و التفویض» طبق بیان نورانی امام صادق (علیه السلام) فاصله‌ای است «أَوْسَعُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ»^{۲۰} فراوان

۱۷. سوره رعد، آیه ۱۶؛ سوره زمر، آیه ۶۲.

۱۸. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۵۵۹.

۱۹. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۱۶۰. «مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ حُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِضَ وَ لَكِنْ أَمْرَيْنِ أَمْرَيْنِ قَالَ قُلْتُ وَمَا أَمْرُ بَيْنَ أَمْرَيْنِ قَالَ ذَلِكَ رَأَيْتُهُ عَلَى مَعْصِيَةٍ فَهَيْئَتُهُ فَلَمْ يَتَّبِعْ فَرَقَتْهُ فَعَمَلُ تِلْكَ الْمَعْصِيَةِ - فَلَيْسَ حَيْثُ لَمْ يَقْبَلْ مِنْكَ فَرَقَتْهُ كُنْتَ أَمْرٌ أَمْرُهُ بِالْمَعْصِيَةِ».

۲۰. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۱۵۹.

فاصله است؛ منتها هر چه به هسته مرکزی نزدیک‌تر بشود دقیق‌تر است؛ این شخص مختار است، نه مجبور است و نه مفوّض؛ چون مختار است می‌تواند درست راه برود و می‌توانست کج‌راهه برود؛ منتها کج‌راهه را انتخاب کرده معصیت کرده است.

تصور به معدوم بودن خیال بت‌پرستان از ثمره عبادت خود

معدوم بودنش برای این است که این راه کج به جایی نمی‌رسد، به خیال این است که به مقصد می‌رسد! این بیان نورانی حضرت سیدالشهداء (سلام الله علیه) است که هرگز هدف وسیله را توجیه نمی‌کند، البته این حدیث را از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)^{۲۱} نقل کرد: «مَنْ حَاوَلَ أَمْرًا بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ كَانَ أَفْوَتَ لِمَا يَرْجُو وَ أَسْرَعَ لِمَجِيءِ مَا يَحْذَرُ»^{۲۲} فرمود اگر کسی به این فکر باشد که هدف وسیله را توجیه می‌کند، با وسیله گناه بخواهد به مقصد برسد، این شخص زودتر از دیگران به چاه می‌افتد: «مَنْ حَاوَلَ أَمْرًا بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ» می‌خواهد به مقصد برسد؛ منتها از راه فاسد، «كَانَ أَفْوَتَ لِمَا يَرْجُو»؛ آن مقصد را از دست می‌دهد، «وَأَسْرَعَ لِمَجِيءِ مَا يَحْذَرُ»؛ این برای اینکه از خطر برهد می‌خواهد این کار را انجام بدهد، این شخص زودتر از دیگران به چاه خطر می‌افتد، این دو خطر را دارد. بنابراین آن خیالی که این کرده، آن خیال معدوم است؛ منتها خیال کرده که موجود است و به طرف آن دارد حرکت می‌کند.

در این بخش فرمود که اگر ﴿وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ﴾ است به این مناسبت است.

۲۱. نهج الفصاحة، ص ۷۳۶.

۲۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۳۷۳.

در سوره مبارکه «انبیاء» آیه ۹۸ که فرمود: ﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ﴾، این سنگ و گِل را یا این چوب‌ها را می‌سوزانند؛ اما برای آنها عذاب نیست، عذاب برای این عابدان است که دارند مقدّسات آنها و معبودهای آنها را با خود آنها یک‌جا می‌سوزانند؛ ولی در تحلیل عقلی چیزی که اینها را وادار کرده است بت را بپرستند، همان هوای درونی و جاهلیت متمرکز در آنهاست.

پرسش: اگر غافل هستند، از اینکه آنها را دارند عبادت می‌کنند، جهالت ندارند!

پاسخ: چون درک می‌کنند! خدای سبحان می‌فرماید هر چه می‌دانید بگویید و اینها هم می‌گویند.

پرسش: غافل هستند، نمی‌دانند!

پاسخ: پس معلوم می‌شود اهل درک هستند، بی‌اعتنا هستند! بی‌اعتنا، نه اینکه ندانند! ﴿لَا يَسْتَجِيبُ﴾ عدم ملکه است؛ یعنی کسی که می‌تواند ولی عمل نمی‌کند؛ عدم ملکه است، کسی می‌تواند توجه داشته باشد؛ ولی توجه ندارد و غفلت دارد؛ یعنی بی‌اعتنایی می‌کند، در حقیقت یک تغافل عمدی است؛ مثل اینکه فرمود: ﴿إِنَّا نَسِينَاكُمْ﴾؛^۱ ما شما را فراموش می‌کنیم. با اینکه ذات اقدس الهی منزّه از نسیان است ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا﴾؛^۲ فرمود: ﴿وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءُ﴾، معلوم می‌شود که درک می‌کردند، ادراک داشتند و بیراهه می‌رفتند؛ اگر مأذون باشند، آن وقت شهادت می‌دهند. خدا در خود دنیا به دو چیز شهادت داد: یکی به صدق پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و حق بودن او، دیگری به باطل بودن و خلاف‌گو بودن مشرکان. اینکه فرمود ﴿كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ﴾؛^۳ یعنی خدا دو مطلب را شهادت داد: یکی اینکه من حق هستم، دیگر اینکه شما باطل هستید. شما می‌گویید

۱. سوره سجده، آیه ۱۴.

۲. سوره مریم، آیه ۶۴.

۳. سوره رعد، آیه ۴۳؛ سوره اسراء، آیه ۹۶.

می‌گویید که این سحر است، یک؛ من کلام خودم را به خدا اسناد دادم، فَرِیه بستم و دروغ بستم، دو. خدا شهادت داد به اینکه کلام، کلام اوست، برای اینکه معجزه را به دست من داد، امضا، خطّ و مُهر او به دست من است! اگر کلام او به دست من است، پس من نه ساحر هستم و نه مُفتری. در همان بخش پایانی سوره مبارکه «رعد» هم همین بود: ﴿وَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا﴾؛ آنها می‌گویند که تو مُرسل نیستی، فرمود من چرا مُرسل نیستم؟ برای اینکه امضای خدا، خطّ خدا و کتاب خدا به دست من است ﴿قُلْ كَفَى بِاللّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ﴾، ﴿شَهِيدًا﴾ نه یعنی «علیماً»! اگر معنا این باشد که خدا می‌داند من پیامبر هستم، این تازه اوّل نزاع است! آنها می‌گویند نیستی و او می‌گوید هستم، اینکه برهان نشد! آنچه خاتمه این دعوا و «فصل الخطاب» است، این است که فرمود به آنها بگو من رسول هستم، به دلیل اینکه کلام خدا به دست من است! شما اگر شک دارید مثل این بیاورید! ﴿وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ * وَإِذَا تُثْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ﴾ که این نکته هم در بحث قبل اشاره شد، فرمود «قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهَا» یا «بِهَا»؛ با اینکه می‌توانست به ضمیر اکتفا کند، اسم ظاهر آورد که تعلیق حکم بر وصف مُشعر به علیّت باشد.

پرسش: اینها اگر شعور دارند که شهادت می‌دهند، اینها را می‌سوزانند تا عبادت‌کنندگان آنها

پاسخ: بله، مثل آتش است که شعور تکوینی دارد.

پرسش: اگر شعور دارد باید از عذاب خودش هم

پاسخ: این عذاب نیست! آتش لذّت می‌برد از اینکه دشمن را به کام می‌برد، خود آتش که تکه‌تکه می‌شود

مُدّرک است؛ لذا رؤیت را خدا به «نار» جهنّم نسبت داد: ﴿إِذَا رَأَوْهُمْ﴾ این آتش دارد لذّت می‌برد، این برای

بیگانه سوخت و سوز است.

پرسش: می‌فرمایید: ﴿إِذَا رَأَوْهُمْ﴾، پس شعور دارد!

پاسخ: از آن جهت که چوب است شعور دارد، نه از جهت که معبود است! این چوب دارد می‌سوزد و می‌گوید من که خودم عابد و ساجد هستم، تو چرا به طرف من سجده کردی؟!

پرسش: حال که شعور دارد باید از سوختن هم رنجی ببرد، چون شعور دارد و شهادت می‌دهد آتش را هم باید درک کند!

پاسخ: درک می‌کند! خودش را درک می‌کند، سوخت و سوز را درک می‌کند و لذت هم می‌برد! این طور نیست که جهنم جای درک نباشد، جهنم جای درک است و بدون اضافه می‌سوزاند ﴿جَزَاءً وَفَاقًا﴾،^۱ هیچ کسی را بیش از حد نمی‌سوزاند؛ اما خودش درک می‌کند و لذت هم می‌برد. این آتش که تحولاتی دارد، برای دیگران آتش است؛ اما برای خودش روح و ریحان است! جهنم هم همین طور است! این جهنم فرمایش ذات اقدس الهی را دارد اطاعت می‌کند! این سنگ و چوب همیشه دارند اطاعت می‌کنند؛ منتها به این بت پرست می‌گویند من خودم بنده خدا بودم، تو چرا مرا می‌پرستی؟! چرا بیراهه رفتی؟ لذا این سنگ و گلی که موحد هستند، دشمن این مشرک می‌باشند: ﴿كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً﴾ که در قیامت هم علیه اینها شهادت می‌دهند.

دلیل دیگر پیامبر بر افترا نبودن پیام وحیانی او

فرمود که اگر آنها می‌گویند این افترا است، به آنها بگو وقتی ذات اقدس الهی قدرت مطلقه و اراده مطلقه برای اوست و من او را به این وصف می‌شناسم، هیچ عاقلی علیه خود اقدام نمی‌کند. من حرفی می‌آورم و می‌گویم او عالم مطلق است، قادر مطلق است و اگر تصمیم بگیرد ﴿فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا﴾. خدایی را من دارم معرفی می‌کنم، چگونه می‌شود من علیه خودم چیزی که سحر است را بگویم معجزه است و چیزی که کلام من است را

۱. سوره نبأ، آیه ۲۶.

بگویم کلام الهی است: ﴿فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا﴾، گوشه‌ای از این فرمایشات در سوره مبارکه «حاقّه» آمده است؛ آیه چهل به بعد سوره مبارکه «حاقّه» این است: ﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ * وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ﴾^۱، فرمود این ﴿تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ * وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا﴾^۲ اگر - معاذ الله - چیزی را که ما نگفتیم پیامبر به نام ما اسناد داده باشد: ﴿لَا خِذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ﴾^۳؛ شما نمی‌توانید جلوی ما را بگیرید. این جا هم فرمود: ﴿فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا﴾، من چنین خدایی را معرفی می‌کنم، چگونه می‌شود علیه خودم حرف بزنم و چیزی را که سحر است بگویم کلام خداست یا چیزی که کلام او نیست بگویم کلام خداست و - معاذ الله - افترا ببندم، چنین چیزی ممکن نیست! بعد از من علم غیب می‌خواهید و می‌گویید چرا ﴿يَا أَكْلُ الطَّعَامِ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ﴾^۴، این حرف‌ها را می‌زنید. نه من اولین پیامبر هستم و نه این حرف‌ها حرف‌های تازه است؛ قبل از من انبیای فراوانی بودند و این حرف‌ها را آوردند؛ انبیا هر کدام درباره خطوط کلی اسلام ﴿مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ﴾ هستند، درباره ﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا﴾^۵ که زیر مجموعه همان قوانین اسلامی، شریعت‌های خاصی هر پیغمبری برای خودش دارد. نه من اولین پیامبر هستم و نه حرف‌های من اولین حرف توحیدی است، انبیای فراوانی بودند. اگر می‌گویید چرا ﴿يَا أَكْلُ الطَّعَامِ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ﴾؟ انبیای دیگر هم همین‌طور بودند!

۱. سوره حاقّه، آیات ۴۰ و ۴۱.

۲. سوره حاقّه، آیات ۴۳ و ۴۴.

۳. سوره حاقّه، آیات ۴۵ - ۴۷.

۴. سوره فرقان، آیه ۷.

۵. سوره مائده، آیه ۴۸.

اگر از من علم غیب می‌خواهید، مگر - معاذ الله - من «الله» هستم که علم غیب داشته باشم! هر چیزی را که ذات اقدس الهی به من گفت، کلّ جهان را به من آموخت و تا آن اندازه‌ای که باید به شما بگویم می‌گویم، من تابع وحی‌ام و چون وحی خدای سبحان خبرهای غیبی را به واسطه وحی به من می‌رساند، آن وقت ﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ﴾؛ ^۱ من هم به شما می‌گویم. ﴿ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ﴾ ^۲ که من هم به شما می‌گویم. ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ﴾ ^۳ من مرتضای خدا هستم و او به من گفته و من به شما می‌گویم؛ ولی اینکه خودم ذاتاً علم غیب داشته باشم، این چنین نیست ﴿وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ﴾ ^۴.

بنابراین «فها هنا امران»: یکی اینکه باید علم غیب داشته باشم که به اندازه کافی و لازم، دارم. دوم اینکه ذاتاً باید داشته باشم، من که ذاتاً مخلوق هستم، چگونه ذاتاً علم غیب داشته باشم؟! باید علم غیب را ذات اقدس الهی به من بدهد که می‌دهد و من هم دارم، ﴿إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ﴾.

وحی تنها منبع اعتقادی و فقهی رسول خدا

به یک نکته اصولی هم ما باید این جا توجه داشته باشیم، اینکه فرمود: ﴿مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ﴾ به دو وجه بود: ﴿وَمَا أَدْرِ مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ﴾؛ یعنی ذاتاً نمی‌توانم، وگرنه اگر ذات اقدس الهی به من خبر بدهد آگاه می‌شوم، ﴿إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾؛ یعنی تنها منبع فقهی، اخلاقی و اعتقادی من وحی خداست. ما الآن در

۱. سوره هود، آیه ۴۹.

۲. سوره اسراء، آیه ۳۹.

۳. سوره جن، آیات ۲۶ و ۲۷.

۴. سوره اعراف، آیه ۱۸۸.

اصول اشتباه می‌کنیم و می‌گوییم موادّ فقهی ما به مبانی وابسته است و این مبانی به منبع وابسته است؛ منبع ما هم که کتاب، سنت، عقل و اجماع است. این قسمت‌ها را قبلاً ملاحظه فرمودید که ما باید گوش اجماع را بکشیم و از بالا بیاوریم پایین، اجماع هیچ است و اگر حجّت باشد تازه در حدّ یک خبر معتبر است. ما که - معاذ الله - مثل عده‌ای فکر نمی‌کنیم تا بگوییم امت معصوم هستند، این حرف از آنهاست؛ اینها اجماع را در قبال کتاب و سنت حجّت می‌دانند! ما اگر همه امت هم مطلبی را بگویند، می‌گوییم حجّت نیست، مگر اینکه معصوم (علیه السلام) امضا بکند. اگر اجماع را ما حجّت می‌دانیم، بر فرض تمامیت علت یا دخول معصوم (سلام الله علیه) است یا کشف از رضای معصوم است که اجماع می‌شود در حدّ خبر. پس اجماع در برابر سنت نیست، باید دست آن را گرفت و آورد پایین و دست عقل را باید گرفت و بالا برد، چون این عقلِ مظلوم کارساز است! قطع در اصول حرف علمی نیست که قطع حجّت است، قطع حجّت است بله! آنکه علمی است و جانکاه است و سواد می‌خواهد این است که آدم عقل را مطرح کند، عقل با کدام مبانی؟ مبادی آن چیست؟ صغرای آن چیست؟ کبرای آن چیست؟ مقدمات آن چیست؟ کدام عقل است که پایاپای سنت می‌تواند برود؟ بر فرضی که ما اصول را تهذیب کردیم، اجماع را پایین کشیدیم و قطع را بیرون بردیم، این طور نیست که قطع قطع را بدهیم به اصول و شک شکاک را بدهیم به فقه! اگر کسی در فقه هم قطع پیدا کرد حکم او همان است، در اصول هم اگر «کثیر الشک» شد همان طور است؛ شبهه حکمیه دارد، ولی فوراً پُر شک است، حکمش همین است! شک در برائت داشت با قطع به اشتغال، ولی «کثیر الشک» است که همین طور است. شک شکاک هم در فقه است و هم در اصول، قطع قطع هم در فقه است و هم در اصول، اینها حرف‌های علمی نیست! آنچه علمی است، این است که «العقل ما هو»؟ برهان عقلی یعنی چه؟ این است که هم مرحوم حکیم بوعلی^۱ و هم شیخ اشراق^۱ هر دو مکتب می‌گویند خواندن برهان فریضه است!

۱. الشفاء (منطق)، ج ۳، ص ۵۳ و ۵۴؛ «و إذا ذكرنا غرض الكتاب و هو إفادة الطرق الموقعة للتصديق اليقيني و التصور الحقيقي فمفنة الكتاب ظاهرة و هو التوصل إلى العلوم اليقينية و

بخش‌های دیگر منطق نافله است؛ ولی برهان یک چیز کمرشکنی است و به این زودی به ذهن کسی نمی‌آید، کمترین چیزی که ذات اقدس الهی خلق کرده است مسئله یقین است، یقین به این آسانی‌ها گیر نمی‌آید، این را باید اصول به عهده بگیرد. حالا ما بر فرض که این کارها را کردیم، ما تابع وحی هستیم؛ اما وجود مبارک پیغمبر فرمود عقل بسیار خوب است؛ ولی من با عقل کار نمی‌کنم! چون عقل یک علم حصولی دارد، من با شهود کار می‌کنم! عقل که معصوم نیست، به هر حال اشتباه می‌کند و من با عقل کار نمی‌کنم، من با وحی کار می‌کنم! اینکه مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) فرمود اجماع ما این است که نه تنها پیغمبر، بلکه ذوات قدسی اهل بیت (علیهم السلام) با اجتهاد فتوا نمی‌دهند - اجتهاد یک سلسله علوم ظنی و حصولی است - اینها با علم شهودی، یک؛ معصومانه، دو؛ فتوا می‌دهند؛ لذا «عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ اللَّهِ» هستند.^۲ بنابراین حضرت با وحی، احکام و حکم الهی را دریافت می‌کند. ما هم با ظاهر قرآن و هم با ظاهر سنت و اگر چیزی دلیل نقلی در دسترس ما نبود با عقل می‌خواهیم کشف کنیم که خدا به پیغمبر چه فرمود! نه به ما چه گفت! اگر عقل حجت است، در این «صف نعال»^۳ قرار می‌گیرد که ما کشف بکنیم که خدا به پیغمبر چه فرمود! آن را یا از راه نقل می‌فهمیم یا از راه عقل می‌فهمیم؛ ولی حصر حضرت این است که من درست است که عقل دارم و عقل کل هم هستم؛ ولی با عقل، دین را بررسی نمی‌کنم.

پرسش: پس خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که مثلاً تشریع در غسل و نماز نمود چگونه است؟

التصورات الحقيقية النافعة لنا، بل الضرورية لنا إذا شرعنا في استعمال هذه الآلة التي هي المنطق وأخذنا نزن بميزانها العلوم النظرية والعملية معا ... المعلم الأول رتب هذا الفن الذي في البرهان قبل سائر الفنون: لأن الغرض الأفضل في جميع ما سلف وفي القياس نفسه، هو التوصل إلى كسب الحق واليقين وهذا الغرض يفيد هذا الفن دون سائر الفنون والأولى في كل شيء أن يقدم الأهم وأن يصرف الشغل إلى الغرض قبل النقل ...».

۱. رک: حکمة الاشراق، ص ۴۰ و ۴۱.

۲. مجارالانوار، ج ۲۶، ص ۸۳؛ «و ساق رحمه الله الكلام إلى أن قال وقد يرى الله في منامه خلقا كثيرا ما يصح تأويله ويثبت حقه لكنه لا يطلق بعد استقرار الشريعة عليه اسم الوحي ولا يقال في هذا الوقت لمن أطلع الله على علم شيء إنه يوحى إليه وعندنا أن الله تعالى يسمع المحجج بعد نبيه صلى الله عليه وآله وسلم كلاما يلقيه إليهم أى الأوصياء في علم ما يكون لكنه لا يطلق عليه اسم الوحي لما قدمناه من إجماع المسلمين».

۳. لغت‌نامه دهخدا، صف نعال: صف آخرین که به جانب بیرون باشد که اهل مجلس متصل آن نعلین از پا گذارند. (غیاث اللغات). پای ماچان، کفش کن، انتهای مجلس، نزدیک کفش کن، مقابل صدر.

پاسخ: آن را خدا به او فرمود، نه اینکه - معاذ الله - «مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ» باشد! «فرض النبی» با «فرض الله» همین است و این دو رکعت آخر هم «فرض النبی» است. روایات ما بخش سوم است، حدیث قدسی بخش دوم است، بخش اول قرآن کریم است، همه اینها به علوم الهی برمی گردد، نه اینکه - معاذ الله - اینها به میل خودشان و با اجتهاد خودشان «فرض النبی» داشته باشند در برابر «فرض الله».

عقل و نقل دو راه کشف پیام وحی

«فتحصل» که معصوم فقط با وحی کار می کند، ما می خواهیم بفهمیم آن وحی ای که خدا به پیغمبر فرمود چگونه است؟ آن را یک وقت با ظاهر آیه می فهمیم، یک وقت هم با حدیث قدسی می فهمیم؛ چه قرآن، چه حدیث قدسی و چه روایت همه اینها «حکم الله» است! این طور نیست که پیامبر «مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ» یک چیزی بگویند. ما با ظاهر قرآن حکم خدا را می فهمیم، با حدیث قدسی می فهمیم، با روایت معتبر می فهمیم، دسترسی نداشتیم با عقل چیزی را کشف می کنیم که اینها چه فرموده اند و به ما نرسیده است، نه اینکه - معاذ الله - ما مستقیماً در ردیف وحی با خدا رابطه داشته باشیم که عقل - معاذ الله - در قبال وحی باشد! عقل در مقابل نقل است، نه عقل در مقابل وحی! این تعبیر، تعبیر نارواست که شرعاً این طور است و عقلاً آن طور است! عقل در مقابل شرع نیست، بلکه عقل در مقابل نقل است! شرع مقابل ندارد، وحی مقابل ندارد، پیغمبر مقابل ندارد، علی و اولاد علی مقابل ندارند! حکیم در برابر فقیه است، نه اینکه - معاذ الله - حکیم در برابر نبی باشد.

«و الحمد لله رب العالمین»